

برای نخستین بار هند و پاکستان مانور نظامی مشترک اجرا می‌کنند

برای اولین بار هند و پاکستان در چارچوب سازمان همکاری‌های شانگهای مانور نظامی انجام می‌دهند. به نقل از فرست پست، ارتش هند و پاکستان در یک برنامه رزمایش نظامی ضد تروریستی سازمان همکاری‌های شانگهای در روسیه شرکت می‌کنند که هدف آن گسترش همکاری بین کشورهای عضو برای مقابله با تهدید رو به رشد تروریسم و افراطگرایی است. هند که در ماه جون سال ۲۰۱۷ میلادی عضویت کامل سازمان همکاری‌های شانگهای را به دست آورده، برای نخستین بار در این مانور نظامی شرکت می‌کند.

براساس این گزارش، این مانور مشترک نظامی توسط کمیسیون نظامی مرکزی روسیه از ۲۲ تا ۲۹ اگست در منطقه «چبارکول» روسیه اجرا می‌شود. طبق گزارش رسانه‌های چین، دست کم ۳ هزار سرباز از چین، روسیه، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان، هند و پاکستان در این رزمایش شرکت می‌کنند.

سال پنجم، یکشنبه، ۴ سنبله، ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۲۶ اگست ۲۰۱۸

شماره ۱۹۳

صدای مردم

افغانستان

هفته‌نامه

زلزله‌ی خلیل‌زاد کیست؟



که روستایی

پس از آن‌که در جریان آن انتخابات اعتماد مردم به دموکراسی امریکایی و اصل انتخابات آزاد، سری و مستقیم از میان رفت، حکومت بدنام وحدت ملی و آن هم تحت نظر و ايسرای امریکایی مستقیم در دست سر دسته‌ی نخبگان غلجایی تبار قرار داده شد. این حلقه پس از دست‌رسی به قدرت بنابر بینش طبیعی تبار مداری و قبیله‌سالاری‌اش، شایسته‌سالاری و مردم‌سالاری را از ریشه تخریب و گروه‌های هراس‌افکن هم‌تبار را به اشکال گونه‌گون تجهیز و تسلیح کرد.

۲

بیجاشدگان جوزجان: از وقوع یک فاجعه انسانی جلوگیری کنید

لعل محمد فرمانده پولیس ولسوالی درزاب ولایت جوزجان، می‌گوید که بیش از هشتصد خانواده که در نتیجه جنگ‌های اخیر از این ولسوالی متواری شده بودند، دوباره به خانه‌های شان بازگشتند. به گفته این فرمانده، خانواده‌های جنگ‌زده، نه آب و نه نان برای خوردن دارند و نه سرپناهی برای آرمیدن. کسانی که دوباره به خانه‌های شان بازگشته‌اند، می‌گویند که تمامی دار و ندارشان را در جنگ دولت علیه داعش و طالبان از دست داده‌اند و به کمک‌های فوری نیازمندند. به گفته آنان، نبود آب آشامیدنی خطر شیوع بیماری‌های گوناگون را به ویژه در میان کودکان افزایش داده است.

اما لطف‌الله عزیزی والی جوزجان، به رسانه‌ها می‌گوید که اداره محلی و نهادهای مدرسان برآوردهای لازم را از میزان و عمق خسارات وارد شده و همچنین سنجش نیازمندی‌های شهروندان روی دست گرفته‌اند و به زودی روند کمک‌رسانی آغاز خواهد شد. شماری از فعالان مدنی جوزجان، از دولت می‌خواهند که برای بررسی آسیب‌های واردشده به ساکنان ولسوالی درزاب، یک هیئت ویژه تعیین کند.

مراکز داعشیان در کنر و ننگرهار بمباران شدند

مسؤولان ارتش در شرق افغانستان می‌گویند که نیروهای خارجی، مراکز گروه داعش را در ولایت‌های کنر و ننگرهار بمباران کرده‌اند. قول اردوی ۲۰۱ سیلاب با نشر خبرنامه‌ی می‌گوید که نیروهای خارجی عملیات‌های هوایی را در ولسوالی‌های نارنگ و مانونگی ولایت کنر راه‌اندازی کرده‌اند.

به اساس اطلاعات منبع، در جریان این عملیات، ۵ عضو گروه داعش کشته شده‌اند. از سوی هم، وزارت دفاع ملی افغانستان با نشر بیانیه‌ی گفته است که نیروهای هوایی در ولسوالی خویگانی ولایت ننگرهار نیز حمله‌های هوایی را انجام داده‌اند. منبع می‌گوید که در جریان عملیات هوایی، ۸ عضو گروه داعش کشته شده‌اند. مسؤولان در مورد تلفات افراد ملکی و نیروهای امنیتی در جریان‌های عملیات، چیزی نگفته‌اند. گروه داعش تا هنوز در مورد تلفات شان در ولایت‌های کنر و ننگرهار اظهار نظر نکرده‌است. ننگرهار و کنر در شرق کشور از جمله ولایت‌های نامن به حساب می‌روند که در آن اعم گروه داعش و گروه طالبان حضور فعال و گسترده دارند. در سال جاری، ولایت ننگرهار بیش‌تر هدف حمله‌های انتحاری، انفجاری و تهاجمی گروه داعش قرار گرفته و تلفات بر افراد ملکی و نظامی گذاشته‌اند.

دموکراسی و انتخابات؛ میدان منازعه میان دو تیره‌ی هم‌خون بر سر قدرت

کوهبندی



بخش اول

قومی‌اش ارتباط گرفته و دموکراسی افغانی در این جا معنا و ارزش قومی را در ورود به میدان قدرت با خود حمل می‌کند. آن تجربه نشان داد، که اگر پشتون‌تباران نمی‌توانستند از آرای معاونان غیر پشتون شان بهره‌بردار نمایند، یقیناً به ناکامی دچار می‌شدند. آن واقعیت و حوادث پس از آن، موجودیت ساختار منسجم قومی ملیت‌های غیر پشتون را در محاسبات سیاسی بیشتر از همه روشن‌تر و غیر قابل انکار ساخت. در آن انتخابات بود، که نخبگان قومی هر یک قانونی با ۱۶٪، محقق با ۱۱٫۷٪ و دوستم با ۱۰٪ آرا موجودیت حامیان قومی شان را در معرض افکار عامه و جامعه‌ی جهانی تثبیت ساختند.

پس از منازعه‌ی خونین دهه‌ی ۱۹۹۰م، نخبگان ملیت‌پشتون به این واقعیت تن داده‌اند، که پس از این دیگر ممکن نیست از ورود اراده‌ی سیاسی اقوام غیر هم‌خون در توزیع قدرت چشم‌پوشی شود. این اراده که در انتخابات سال ۲۰۰۴ که از میان ۱۸ نامزد ریاست‌جمهوری، ۹ نفر آنان متعلق به اقوام غیر پشتون بودند، یک واقعیت غیر قابل انکار را بر ملا ساخت، که دیگر امکان تمامیت‌خواهی قومی قدرت از میان رفته است. علاوه بر آن انتخابات درس بزرگی دیگر به مردم افغانستان داد، که شایستگی افراد، در این کشور در نهایت به وفاداری

نسل‌کشی زیر سایه‌ی دموکراسی

اسحق علی احساسی



دلیل وابستگی به گروه مشخص قومی-فرقه‌ای به خاک و خون کشانیده شده‌اند. اکنون حرف این است؛ آیا راه‌اندازی موج کشتار بر این قشر، نسل‌کشی نیست؟ چرا هنوز هم عده‌ای تحت عنوان شعارهای فریبنده به نام مصلحت جمعی و خیر همگانی هویت قربانیان حملات سازمان‌یافته و مشکوک را پنهان می‌کنند؟ چرا کارگزاران قدرت، کنش‌گران اجتماعی و سیاسی، قلم به‌دستان و نویسندگان و حتا افراد عادی جامعه، از ذکر هویت قربانیان حملات تروریستی سازمان‌یافته خود داری می‌کنند؟ اکنون که نزدیک به ده‌روز از آخرین رخداد فاجعه‌آمیز و هدفمند بر این مردم می‌گذرد و ظاهراً زمان عزاداری و نمایش احساسات توده‌ای به‌سر رسیده، در فضای نسبتن عاری از احساسات، به صفحه‌ی ۳

از سال‌ها به این سو، هیولای مرگ به‌سوی ملیت خاص از مردم افغانستان دهان باز کرده و حیات جمعی این گروه قومی-فرقه‌ای را نشانه گرفته است. به بیان روشن‌تر آن‌چه در قتل‌ها و کشتارهای هدفمند سال‌های اخیر، برجسته و انکار ناپذیر است؛ هویت قربانیان این کشتارهای دسته‌جمعی است. اجرای نزدیک به پنجاه حمله‌ی سازمان‌یافته بر تجمعات، اماکن مذهبی و نهادهای آموزشی متعلق به این ملیت و ده‌ها مورد گروگان‌گیری از این مردم، رقم درشت و تکان‌دهنده‌ی است، که تنها در جریان دوسال اخیر بر این مردم روا داشته شده است. اگر تعداد قربانیان و آسیب‌دیدگان این حملات را به‌صورت موردی حساب کنیم، هزاران نفری را بر خواهیم شمرد، که به‌جانب افراد غمناک بودند، از همه‌ی جنبه‌ها

گپ مردم



خلیل زاد؛ نسخه‌ی شفابخش وضعیت شکننده‌ی کنونی؟

رسانه‌ها به نقل از منابعی از وزارت خارجه‌ی ایالات متحده امریکا گزارش کرده، که مایک پمپئو، وزیر خارجه‌ی امریکا در نظر دارد تا زلمی خلیل‌زاد سیاستمدار امریکایی افغان‌تبار را بار دیگر به حیث نماینده‌ی ویژه‌ی این کشور به افغانستان بفرستد. آقای خلیل‌زاد که در حزب جمهوری‌خواه امریکا از نفوذ زیادی برخوردار است، در گذشته به‌عنوان سفیر ایالات متحده در افغانستان و عراق و هم‌چنان در پُست نماینده‌ی امریکا در سازمان ملل کار کرده است. او در زمان مأموریت‌اش به‌حیث سفیر امریکا در کابل بر سیاست افغانستان تأثیرات زیادی داشت؛ از جمله در تضعیف و به حاشیه‌راندن چهره‌های جهادی سیاسی از حوزه‌ی سیاست که یکی از برنامه‌های دولت وقت امریکا در پیوند به افغانستان بود. در کنار این مورد، آقای خلیل‌زاد در عملی‌کردن سیاست‌های منطقه‌ی ایالات متحده نیز موفق بود؛ وارد کردن فشار بر پاکستان به‌منظور وادار ساختن این کشور در تجدید سیاست‌های خصمانه‌اش در پیوند به افغانستان و تحت کنترل گرفتن وضعیت منطقه به نفع امریکا.

اکنون پس از یک دهه او بار دیگر به افغانستان فرستاده خواهد شد. آن هم در شرایطی که وضعیت این سرزمین هرگز مطلوب نیست؛ نه به لحاظ سیاسی و نه به لحاظ امنیتی و پروسه‌های چون ملت‌سازی و ارزش‌های مردم‌سالار. قرار معلوم آقای خلیل‌زاد این‌بار مأموریت دشواری را در پیش دارد؛ کار کردن و اعمال نفوذ بر رییس‌جمهوری که افغانستان را در شرایط خطرناکی قرار داده و وضعیت شکننده‌ی او را به‌وجود آورده است. واقعیت این است، که وضعیت کنونی هرگز با سال‌های نخستین شکل‌گیری دوران جدید قابل مقایسه نیست. در آن زمان با تشکیل حکومت انتقالی و پس از آن برگزاری نخستین دور انتخابات ریاست‌جمهوری و سران‌بردن کمک‌های بشردوستانه‌ی جامعه‌ی بین‌المللی برای بازسازی افغانستان، زمینه‌های گسترده و مساعد برای عبور از بحران و گام‌گذاشتن به دوره‌ی جدید، به‌وجود آمده بود. مردم افغانستان و نهادهای بین‌المللی با کارکردن در کنار همدیگر، این سرزمین را که سال‌های سال با خون و خشونت دست و پنجه نرم کرده بود، در رسیدن به فضای امن و صلح‌آمیز نزدیک نموده بودند. از همه مهم‌تر فضای اعتماد میان مردم، حکومت و جامعه‌ی جهانی شکل گرفته و به نظر می‌رسید، زمان استقرار صلح و ثبات دایمی در این سرزمین فرا رسیده است. شوربختانه در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از شکل‌گیری حکومت وحدت ملی وضعیت به سمتی حرکت کرد و شرایطی به‌وجود آمد، که به مرور زمان رویای صلح‌پروری مردم به یأس و ناامیدی مبدل گشت و مدیریت سیاسی این سرزمین به دست کسی سپرده شد، که با رفتارهای پوپولیستی و بنیادبراندازانه‌اش افغانستان را در سراسر سقوط در کام بحران‌های بزرگتر قرار داد.

واقعیت این است که در به‌وجود آوردن چنین وضعیتی حامیان بیرونی حکومت وحدت ملی بیشتر از هر قدرت و جریان داخلی و منطقه‌ای دیگر مسوول اند. اکنون در شرایطی که مدیریت اوضاع از کنترل آقای غنی و تیم همکار او در ارگ ریاست‌جمهوری خارج شده، دولت ایالات متحده اگر واقع‌نگران وضعیت است، باید با فرستادن آقای خلیل‌زاد سیاست‌هایش را در پیوند به رهبری سیاسی افغانستان بازنگری کند و کاری نشود که حس هم‌ذات‌پنداری آقایان زمینه‌های نفاق ملی در این سرزمین را بیشتر نماید و چون چند سال گذشته تمامی امکانات و فرصت‌ها در راستای تحکیم قدرت قبیلوی به مصرف برسد. آرزوی مردم افغانستان این است که روزی ارزش‌های دموکراتیک جای نگاه قبیلوی حاکم بر سیاست این سرزمین را بگیرد و کارگزاران قدرت مستقلانه و فارغ از حمایت دست‌های نامرئی دیگر، با احساس ملی و انسانی برای احراز کرسی‌های انتخابی تلاش کنند. تنها در چنین یک وضعیتی این سرزمین به عبور از بحران موفق خواهد شد.

زلمی خلیل‌زاد کیست؟

سلطه‌ی سیاسی درانی‌ها بر کابل در جریان کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ توسط نخبگان نظامی و سیاسی تیره‌ی غلجایی از هم فرو پاشید و این سلطه‌ی نوظهور، که توسط رهبران خون‌آشام و بی‌رحم آن تیره مدیریت می‌شد، پس از برکناری و سقوط حکومت نجیب برای مدتی از اعمال قدرت به عقب رفت. در جریان سلطه‌ی درانی‌ها اقوام غیر هم‌خون همانند دوره‌ی کوتاه‌مدت سلطه‌ی غلجایی‌ها، از هر نوع حقوق شهروندی و مدنی محروم بوده و هر صدای عدالت‌خواهی‌اش زیر نام و عنوان تجزیه‌طلبی و نقض وحدت ملی سرکوب شد.

مقاومت سرتاسری بر ضد کودتاچیان، حکم‌روایی تباری قدرت را به‌ویژه در محل اسکان اقوام و ملیت‌های غیرپشتون، از بنیاد آسیب رسانده و حق تباری قدرت را از آن‌ها سلب کرد. به تدریج در سرتاسر کشور، جانشین این قدرت تاریخی، نخبگان سیاسی و دینی اقوام غیر ملیت پشتون گردیده و قدرت محلی را در مقاومت بر ضد مرکز بنیاد نهادند. در جریان این جابه‌جایی قدرت، صاحبان قدرت محلی خواهان سهم‌گیری جدی در قدرت مرکزی گردیده و برای دسترسی به آن، به اقدامات مورد نیاز و از جمله به ایجاد تشکلات حزبی و سیاسی رو آوردند. این آرایش منسجم و سازمان‌یافته‌ی اجتماعی، که با امکانات جنگی و اداره‌ی سیاسی همراه بود، در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ با حق تاریخی قدرت که از اسلام‌آباد حمایت می‌شد، رویا رو گردید. این رویا رویی سیاسی نظامی که در فرجام با واکنش جمعی تباری مواجه شد، با امارت ملامحمد عمر منجر شد. در این برهه‌ی مرگ‌بار تاریخ افغانستان، آقای خلیل‌زاد در هم‌سویی با کشورهای عربی، پاکستان و ایالات متحده طرح نظام تازه‌ی او را ریخت، که در اساس وظیفه‌ی آن، حمایت از منافع کمپنی‌های نفتی ایالات متحده در بیرون از مرزها و بازگرداندن داعیه‌ی تباری قدرت به نفع غلجایی‌ها در داخل بود.

آن نگرش که در نهایت به فاجعه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ وصل شد، پیامد آن به کنفرانس بُن اول انجامید. خلیل‌زاد در آن کنفرانس به مثابه‌ی نماینده‌ی غیر رسمی رییس‌جمهور ایالات متحده و به همکاری جیمیز دابنیز نماینده‌ی رسمی آن کشور پس از تلاش دو روزه توانست؛ توجیه تاریخی استمرار قدرت در مورد باز گشت پشتون‌ها به قدرت را از نو اعاده نماید. اعاده‌ی قدرت که این بار بر خلاف گذشته با تدوین قانون اساسی و آن هم زیر مدیریت آقای خلیل‌زاد در احترام به حقوق شهروندی و ادعای دموکراسی پوشش یافته بود، به‌زودی سیمای دروغین آن در سند قانون اساسی و نظام ریاستی به شدت مرکز گرا بازتاب یافت. این دموکراسی نیم‌بند، که نیت آن در سند استراتژی انکشاف ملی افغانستان پس از انفاذ قانون اساسی رسانه‌ای شد، بنابه سبطه‌ی نظام ریاستی و متمرکز از بالا، مانع اشغال صلاحیت در توزیع قدرت

دولتی و امکانات مالی در سطح ملی گردیده و حلقه‌ای از تبارگرایان را بر منافع مالی و قدرت سیاسی مسلط ساخت.

نقش این الیگارشی مالی و سیاسی، که قانون اساسی کشور را روپوش اهداف سیاسی شان ساخته بودند، سبب شد، تا نظام اقتصادی کشور زیر نام خصوصی‌سازی و سهامی‌سازی تصدی‌های دولتی در خدمت حلقات خاص از روابط تباری قرار داده شود. بر مبنای این استراتژی عدالت اقتصادی در توزیع منابع مالی زیر سوال رفته و در نتیجه توسعه و رفاه ملی در کشور از اساس ضربه خورد. بر اساس آن استراتژی استخدام افراد غرض ایجاد نیروهای امنیتی، معیار شایستگی را از دست داد و روابط تباری بر هویت افراد سایه افکند. این استراتژی که در جریان سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ تحت مطالعه و بررسی قرار داشت، دقیقین مصادف به سال‌های است، که خلیل‌زاد سفیر ایالات متحده در کابل بود.

شبهه‌ی حکومت‌داری پس از بُن اول، که در آن تفکر بنیادی با اشرافیت قبیلوی و آن هم در پناه دین‌مداری، عوام‌گرایی از آن فیصله مشروعیت می‌گرفت، پس از کنفرانس توکیو تضمین اقتصادی یافته و پا به پای آن در کنفرانس بُن دوم و شیکاگو حمایه‌ی سیاسی غرب را بار دیگر به‌دست آورد. پس از کسب آن همه اطمینان، گسترش خزننده و زیر پوستی بنیادگرایی و آن هم بنیادگرایی زیر پوشش اعلام مشی مصالحه و آشتی با گروه‌های هراس‌افکن، از سر گرفته شده و به تدریج اوضاع را به نفع گروه‌های هراس‌افکن تغییر داد. آن روند که تا انتخابات بد نام ۲۰۱۴ خط حاکم در سیاست کلان کشور بود، پس از آن که در جریان آن انتخابات اعتماد مردم به دموکراسی امریکایی و اصل انتخابات آزاد، سری و مستقیم از میان رفت، حکومت بدنام وحدت ملی و آن هم تحت نظر و افسر امریکایی مستقیم در دست سر دسته‌ی نخبگان غلجایی تبار قرار داده شد. این حلقه پس از دست‌رسی به قدرت بنابر بیشش طبیعی تبار مداری و قبیله‌سالاری‌اش، شایسته‌سالاری و مردم‌سالاری را از ریشه تخریب و گروه‌های هراس‌افکن هم‌تبار را به اشکال گونه‌گون تجهیز و تسلیح کرد. در این دوره علاوه بر دیگر ملیت‌ها و اقوام حتا هم‌تباران غیر غلجایی نیز به تدریج از سازمان دولتی و نظامی پاک‌سازی و در سرتاسر کشور اوضاع طوری عیار گردید، که در آن فضای باز فقط برای رشد طالبان ممکن بود.

در این وضعیت است، که بار دیگر پدر معنوی طالبان و آن‌هم از مرجع که با شعار مبارزه با تروریسم و هراس‌افکنی در این کشور وارد گردیده، برای مدیریت گویا مصالحه با هم‌تباران تروریست‌اش پس از یک دهه بار دیگر اعزام شده است.

مقاومت سرتاسری بر ضد کودتاچیان، حکم‌روایی تباری قدرت را به‌ویژه در محل اسکان اقوام و ملیت‌های غیرپشتون، از بنیاد آسیب رسانده و حق

تباری قدرت را از آن‌ها سلب کرد. به تدریج در سرتاسر کشور، جانشین این قدرت تاریخی، نخبگان سیاسی و دینی اقوام غیر ملیت پشتون گردیده و

قدرت محلی را در مقاومت بر ضد مرکز بنیاد نهادند. در جریان این جابه‌جایی قدرت، صاحبان قدرت محلی خواهان سهم‌گیری جدی در قدرت مرکزی

گردیده و برای دسترسی به آن، به اقدامات مورد نیاز و از جمله به ایجاد تشکلات حزبی و سیاسی رو آوردند. این آرایش منسجم و سازمان‌یافته‌ی

اجتماعی، که با امکانات جنگی و اداره‌ی سیاسی همراه بود، در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ با حق تاریخی قدرت که از اسلام‌آباد حمایت می‌شد، رویا رو

گردید. این رویا رویی سیاسی نظامی که در فرجام با واکنش جمعی تباری مواجه شد، با امارت ملامحمد عمر منجر شد. در این برهه‌ی مرگ‌بار

تاریخ افغانستان، آقای خلیل‌زاد در هم‌سویی با کشورهای عربی، پاکستان و ایالات متحده طرح نظام تازه‌ی او را ریخت، که در اساس وظیفه‌ی آن،

حمایت از منافع کمپنی‌های نفتی ایالات متحده در بیرون از مرزها و بازگرداندن داعیه‌ی تباری قدرت به نفع غلجایی‌ها در داخل بود.

نسل کشی زیر سایه‌ی...

تقیب کردن حملات تروریستی بسنده کرده است. حال آن که دولت به عنوان تنها اقتدار مشروع در یک جغرافیای سیاسی، مسوولیت دارد تا از حق حیات، کرامت انسانی، آزادی، حقوق و وجایب مردم دفاع کند. امری که حکومت افغانستان نه تنها تا این دم از آن دفاع نه کرده، بلکه با سرهم کردن تسلیت‌نامه‌ها، ابهامات جدی را در پیوند به این حملات به‌وجود آورده است.

حرف این است، که در شرایط بحرانی کنونی رفتارهای جزم‌اندیش دارد در بستر جامعه‌ی افغانستان ریشه می‌گیرد و به یک رفتار معمول اجتماعی مبدل می‌شود. این بدان معنی است که قربانی‌های بیشتر و خشونت‌های بسیاری از این رهگذر بر مردم این سرزمین وارد خواهد آمد. واقعیت این است، که در دوسال اخیر، مردم افغانستان بیشتر از هر زمان دیگر در کام رفتارهای جزم‌اندیش و انعطاف‌ناپذیر قبیلوی_فرقه‌ای فرو رفته اند. این واقعیت زمانی بیشتر تبلور می‌یابد، که هویت قربانیان کشتارهای جمعی، توده‌های مختلف قومی این سرزمین را به یک حرکت جمعی در برابر قتل‌های هدف‌مند و نسل‌کشی قشر مشخصی از مردم، وادار نمی‌کنند. در حالی که نباید چنین باشد؛ بلکه جامعه‌ی افغانستان به عنوان جامعه‌ی به شدت متأثر از جنگ و گسست قبیلوی_فرقه‌ای، در برابر هر اقدام تشمت طلبانه بیاستند، ورنه حس همدیگر ناپذیری و نفرت تا عمق عمق جامعه ریشه خواهد گرفت و در این صورت فرصت جمع شدن در ذیل یک نگاه ملی‌گرایانه برای همیشه از میان خواهد رفت.

تمرکز روی عمیق‌تر ساختن گسست قومی_فرقه‌ای، که گروهک‌های تروریستی زیرنام و عناوین مختلف در پی آن اند، در نهایت امر به عصبیت‌های غیرقابل مدیریت دینی_مذهبی می‌انجامد و عامل اثر گذار برای پیش‌برد

از دوسال به این طرف مسوولیت تمامی حملات هدف‌مند که بالای قشر مشخص از مردم افغانستان اجرا و سازماندهی شده است را گروه مشخص تروریستی به عهده گرفته است. این مسئله نشان‌دهنده‌ی این است، که گزینه‌ی دامن‌زدن به اختلافات مذهبی در کنار عوامل خشونت‌زای دیگر، بستر و فرصت مساعد برای تداوم جنگ و تشدید منازعه در این سرزمین محسوب می‌شود. راه‌اندازی کشتارهای جمعی اخیر که حمله بر «مرکز آموزشی موعود» یکی از خونین‌ترین آن‌ها بود، تبلور بسیار واضح و روشن استفاده از گسست مذهبی_فرقه‌ای برای ریشه‌دار کردن منازعه‌ی افغانستان است. استفاده از کارت گسست فرقه‌ای زمانی وحشتناک‌تر به نظر می‌رسد، که بنیان این گزینه‌ی ضد انسانی، اعمال ضدبشری‌شان را وجهی شرعی و ایدئولوژیک می‌دهند و این‌گونه یکی از جدی‌ترین متغیر دیگر را که در جریان چهار دهه جنگ، کم‌تر از آن بهره گرفته شده، در جنگ پیچیده‌ی کشور شامل می‌کنند. این متغیر در خوش‌بینانه‌ترین حالت هم به ریشه‌گرفتن تفکر و باور حذف مذهبی و تکفیر یک گروه مذهبی خواهد انجامید، که در چنین یک وضعیت نمی‌توان از احتمال وقوع فجایع بیشتر و گسترش تفکر فرقه‌سستیزی در این سرزمین نگران نبود. با این وصف، متأسفانه آن‌چه هنوز هم در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، ماهیت این گروه/گروه‌ها است. تا این دم با وجود اجرای ده‌ها حمله‌ی تروریستی بر جمعیت ملکی و غیر نظامی این سرزمین از سوی این گروه/گروه‌ها، حکومت و نهادهای کشفی و امنیتی اقدام به راه‌اندازی تحقیقات جدی در این مورد نه کرده‌اند. هر باری که این گروه/گروه‌ها کشتارهای دسته‌جمعی راه انداخته، حکومت اعلامیه صادر کرده و تنها در

دموکراسی و انتخابات؛ میدان منازعه میان دو تیره‌ی...

کشانیده شد. در این انتخابات، که موضوع دل‌بستگی به تبار و سمت کامل منظر قرار داشت، برخلاف گذشته، کابل ۵۶٪ نامزدان انتخابات را به خود اختصاص داده و دیگران کاملن روی نقش وابستگی شان به دیگر ولایات دل‌بسته بودند. این انتخابات درس مهم دیگری را که به مردم افغانستان داد؛ این بود، که این بار جدا از شش ولایت خاص که نامزدان به آن ولایات منسوب بودند، باقی ۲۸ ولایت دیگر جرأت ایستاد شدن و یا کفایت این کار را به خود ندیده و خاموشانه عقب‌نشینی کردند. در نتیجه پس از یک منازعه نیم‌قرن، بار دیگر حق تاریخی حاکمیت سیاسی به پشتون‌ها کلید خورده و از نو اعاده شد. در این مبارزه روشن گردید، که منازعه‌ی قدرت میان درانی‌ها و غلجایی‌ها پر رنگ‌تر از دیگر داعیه‌ها بوده و اساس منازعه‌ی اصلی قدرت میان این دو تیره‌ی هم‌خون، این کشور را به این وضعیت هولناک دچار ساخته است.

در این انتخابات از میان ۱۱ تن نامزد، ۴ تن آنان متعلق به درانی‌ها و باقی همه غلجایی‌تبار بودند و از معاونان غیر هم‌خون و به‌ویژه از هزاره‌ها و ازبیک‌ها بهره‌بردارای سیاسی می‌کردند. این منازعه‌ی قدرت هم‌چشمی برای دسترسی به قدرت میان این دو تیره‌ی قبیلوی را به خوبی بار دیگر به اثبات رساند. درس دیگر که این مرحله‌ی انتخابات به اقوام غیر ملیت حاکم داد، این بود، که فقط با ایستاد شدن در سیمت معاونت می‌توانند به قدرت شریک شوند. در کنار آن این دوره‌ی انتخابات درسی مهم دیگری را که به مردم افغانستان داد، این موضوع بود که نخبگان سیاسی غیر پشتون زمانی می‌توانند، داعیان حق تاریخی قدرت را از میدان خارج

به دنبال آن مبارزه‌ی انتخاباتی در دور دوم انتخابات (۲۰۰۹)، با حفظ ویژگی خاص‌اش، دو چهره بارز و شناخته‌شده‌ی غیر پشتون (لطیف پدرام تاجک‌تبار و رمضان بشردوست هزاره‌تبار) را در مقابل چهره‌های پشتون‌تبار مطرح ساخت. در این انتخابات که بر خلاف دور اول، جهادگرایان از نقش ضعیف برخوردار بودند، بنابه درک عدم حمایت از جانب مردم کم‌تر در این پروسه شرکت کردند. بالمقابل چهره‌های چون سلام راکتی، که از چهره‌های شناخته‌شده‌ی رژیم طالبان بود، در کنار دو چهره‌ی بدنام حزب دموکراتیک خلق (شهینواز تنی و حبیب منگل) جرأت یافتند، تا در مقابل جهادگرایان مخالف در انتخابات شرکت نمایند. در این رقابت نمایندگان دو تیره‌ی اصلی داعیه‌داران تاریخی قدرت (حامد کرزی درانی‌تبار و عبدالله هوتکی یا غلجایی‌تبار) با در خدمت گرفتن نخبگان سیاسی اقوام غیر پشتون و حذف ازبیک‌ها از ورود به قدرت، اقوام دیگر را از صف اول رقابت پس زدند.

در این انتخابات که دو پشتون‌تبار درانی و غلجایی و یک هزاره‌ی تکنوکرات در ردیف اول، دوم و سوم آرای مردم را بدست آوردند، پشتون‌تباران با استفاده از معاونان هزاره‌تبار، بشردوست را به عقب راند. در این مبارزه‌ی انتخاباتی که نقش جهادی‌ها به ویژه حزب اسلامی و آقای سیاف کاملن کم‌رنگ گردید، علت اساسی آن در این نکته مخفی بود، که آن‌ها علاوه بر پیشینه‌ی سیاه ویران‌گری، برنامه‌ی قابل قبول برای مردم آرایه نتوانسته بودند.

در انتخابات سال ۲۰۱۴ قضیه برخلاف گذشته، رسمن به سمت بهره‌بردارای سیاسی از هویت تباری و سیاسی

جنگ در این سرزمین خواهد شد. گسستی که در گذشته در بستر اجتماعی این سرزمین تا حدودی ریشه داشته، اما از آن به عنوان یک متغیر اصلی در جنگ استفاده نشده است. با این وصف خوب است مردم افغانستان با عبور از افکار و باورهای قبیله‌محور و فرقه‌گرایانه با یک دید وسیع و آینده‌نگرانه، وحدت و یک دلی شان را حفظ کنند و نگذارند عصبیت قومی_فرقه‌ای بر سرنوشت شان سایه افکند و روای ملت‌شدن و زندگی صلح‌آمیز ساکنان این جغرافیا را برای همیشه به نیغما ببرد.

جامعه‌ای افغانستان به عنوان یک جامعه‌ی متأثر از جنگ، که آسیب‌های فراوانی را از همین ناحیه متقبل شده است، اگر در نهایت به گذار از این وضعیت فکر می‌کند، باید قبل از هر چیزی دیگر فرهنگ قبیلوی حاکم بر سیاست این کشور را کم‌رنگ و در نهایت از میان ببرند. گام دوم مبارزه با گسست‌های تباه‌کن دیگر چون گسست فرقه‌ای، سمتی و ... است، که اگر از میان برده نشود، بدون شک مردم این سرزمین روی صلح و ثبات را نخواهند دید. برای از میان بردن زمینه‌های خشونت باید عوامل و گسست‌های که به خشونت می‌انجامد، شناسایی شود. سپس برای نابودی و از میان برداشتن این عوامل، تمامی ساکنان افغانستان به صورت یک‌صدا اقدام کنند و زمینه‌های رشد و گسترش افکار جزم‌اندیشانه و همدیگر ناپذیری را بگیرند. این امر ممکن نیست مگر این‌که ساکنان این سرزمین به‌صورت جدی به «گذار از منازعه» فکر کنند، به ایده‌آل‌های یک جامعه‌ی عاری از خشونت بیندیشند و به سوی فراخنای صلح، عدالت و زندگی مسالمت‌آمیز گام بردارند. در غیر این صورت هیچ راه حل امیدوار کننده و معجزه‌آسا در کار نخواهد بود و زیر سایه‌ی دموکراسی خون‌های زیادی بر زمین خواهند ریخت.

برگی از تاریخ

پروژه‌ی آشتی «نجیب-گلبدین»

زمریالی (خواهرزاده نجیب) اسناد را به‌دست ارسلان برای احمد ولی مسعود فرستاد. وی پس از دیدن اسناد پروژه‌ی آشتی «نجیب-گلبدین» بر اساس استراتژی پشتونیزم روسی به وساطت گانکوفسکی رییس انستیتوت شرق‌شناسی ماسکو و اسناد « مصالحه‌ی ملی به مثابه یک هدف تاکتیکی» و چند سند معتبر دیگر در باره‌ی استغاثه‌ی نجیب از روس‌ها برای خارج نکردن سربازان شان از افغانستان در شگفت شد.

احمد ولی مسعود از گرفتن این اسناد ارزشمند به من اطمینان داد و برای زمریالی نیز ویژه‌ی موقت گرفت. سپس زمریالی طی نامه‌ای به تاریخ ۲۸ جنوری ۱۹۹۲ از شهر ژینو خلاصه‌ی محتویات اسناد پروژه‌ی «آشتی نجیب و گلبدین بر بنیاد پشتونیزم روسی» به وساطت گانکوفسکی رییس انستیتوت شرق‌شناسی ماسکو را به خط و قلم خود به من فرستاد. وی در مجالس خصوص نجیب با مشاوران بلندپایه‌ی روسی و ک.گ.ب نقش یک شاهد عینی و مترجم را داشت. هم‌چنان در نامه‌ای به صفی مدیر مسوول مجله‌ی قلم از برنامه‌ی ترورم که در کابل یا اوزبیکستان عملی می‌شد، پرده برداشت... شیوارد نادزی از جمله اساس‌گزاران سیاست تفکر نوین سیاسی و بازسازی در شوروی بود و عقیده داشت؛ سیاست مصالحه‌ی ملی همان طوری که از نامش پیداست، باید هدف و استراتژی و نحوه‌ی تطبیق آن هم انسانی باشد. سفرهای شیوارد نادزی به کابل در آغاز به قدرت رساندن نجیب به‌منظور توضیح و تشریح این سیاست بود. وی پیوسته به نجیب تفهیم می‌کرد که عناصر اساسی صلح در افغانستان این‌ها هستند، که باید بدان معتقد بود.

۱- در آغاز انصراف از انحصار قدرت.

۲- قطع ارسال سلاح‌های ثقیل از جانب شوری به کابل.

۳- گفتمان با اپوزیسیون.

۴- رهایی همه زندانیان سیاسی.

و بالاخره در تحلیل نهایی انتقال قدرت سیاسی به اپوزیسیون به شکل مسالمت‌آمیز و متناسب به نتایج مذاکرات با چنین موضع‌گیری‌ها، شیوارد نادزی شدیدن زیر فشار نظامی‌های محافظه‌کار شوروی قرار گرفت و نظامی‌های شوروی نماینده‌ی خاص خود ویکتور پتروویچ پولینچسکا را به عنوان مشاور خاص نجیب به کابل فرستادند و بدین وسیله نظریات خود را به نجیب انتقال دادند:

۱- سیاست مصالحه باید یک تاکتیک باشد، نه استراتژی.

۲- پس از خروج عساکر شوروی از افغانستان، باید سلاح کشتار جمعی تیپ «اسکاد و اورگان» در اختیار حکومت کابل گذاشته شود.

۳- مصالحه با دشمن ضعیف مطرح است، نه با دشمن قوی.

۴- در آغاز باید با سلاح قوی اسکاد که از شوروی فرستاده می‌شود، دشمن ضعیف و ضعیف‌تر شود و سپس دست مصالحه دراز گردد.

۵- ائتلاف با دشمن ضعیف مواضع حاکمیت رژیم را مستحکم می‌سازد.

۶- در سیاست خارجی و تبلیغات، سیاست مصالحه‌ی ملی یک استراتژی و هدف خوانده شود و وفاداری به آن تبلیغ شود. نجیب که طرح نظامی‌های ماسکو را به نفع خود دید، نه تنها از آن حمایت کرد، بلکه به مشورت نظامی‌های شوروی روابط خود را به شیوارد نادزی تیره و تار ساخت. این دو موضع مختلف و متضاد شوروی‌ها منجر به سبک‌دوشی شیوارد نادزی از پست وزارت خارجه شد و وی را به جرم سازش با امریکایی‌ها در مورد مسئله خلیج و افغانستان محکوم کردند.

عدم صداقت نجیب به سیاست مصالحه‌ی ملی و تداوم جنگ و خون‌ریزی در افغانستان او را در برابر تاریخ مجرم‌تر و مسوول‌تر از اسلافش (بیرک، تره‌کی، و امین) قلم داد می‌کند. این که نجیب همیشه با لحن آرام از کنار رفتن از قدرت سیاسی داد می‌زند، به مفهوم وفاداری وی به آرمان صلح نیست، بلکه ناگزیری و جبر زمان است. وی می‌داند که حامیان نظامی وی در ماسکو در حالت سقوط اند. ماشین نظامی شوروی در حالت فروپاشی است.

منبع: رها در باد، ثریا بهاء، انتشارات تاک، چاپ دوم ۱۳۹۲، صص ۴۴۸-۴۵۰

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم افغانستان
آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحق‌علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

سال پنجم، یکشنبه، ۴ سنبله ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۲۶ اگست ۲۰۱۸ میلادی

شماره‌ی ۱۹۳

صلح غنی و جنگ طالبان

امیر پناهیان



در آخرین ساعات روز بیست‌وهشتم اسد (سالروز استرداد استقلال کشور)، آقای غنی پس از مشوره و رایزنی با کنش‌گران سیاسی-اجتماعی طرح آتش‌بس طولانی‌مدت و مشروط حکومت وحدت ملی با طالبان را اعلام کرد و از اعضای این گروه خواست که با استفاده از فرصت پیش‌آمده به تلاش‌های آشتی‌جویانه‌ی حکومت وحدت ملی پاسخ مثبت بدهند. اکنون که قریب به یک‌هفته از زمان اعلام آتش‌بس یک‌جانبه از سوی آقای غنی می‌گذرد، تا هنوز طالبان اما پاسخ روشن به این طرح حکومت نداده‌اند. این در حالی است، که حکومت افغانستان تجربه‌ی یک‌دور آتش‌بس در روزهای عید رمضان را با خود دارند؛ تجربه‌ای که به رغم حرف و حدیث‌های زیاد، برای نیروهای دولتی یک شکست بود و برای جنگ‌جویان گروه طالبان یک مانور موفق نظامی.

اکنون هم، خاموشی طالبان در برابر طرح دوم آتش‌بس مشروط حکومت، نمایان‌گر بی‌رغبتی رهبران این گروه در امر گفت‌وگوی مستقیم با حکومت مستقر در کابل است. مسئله‌ای که شرایط دشواری را برای نیروهای امنیتی و مردم افغانستان به‌وجود آورده و فضای مملو از بی‌اعتمادی را نسبت به برنامه‌های آشتی‌طلبانه‌ی حکومت خلق کرده است. شرایط به‌گونه‌ای است، که نه به وعده‌های بازیگران خارجی دخیل در منازعه‌ی افغانستان می‌توان اعتماد کرد و نه به تلاش‌های نافرجام صلح حکومت تحت قیادت غنی می‌توان امیدوار بود. در دل چنین یک وضعیتی آن‌چه قابل پیش‌بینی است؛ ارتقا یافتن نقش طالبان از جایگاه یک گروه تروریستی و منظوری به یک نیروی قابل ملاحظه و فعال در سیاست افغانستان است؛ فرایندی که بدون شک برای این گروه در سطح جهانی وجهه‌ی قابل ترمیم ارائه خواهد کرد و نقش این گروه را در تحولات سیاسی افغانستان و منطقه برجسته خواهد ساخت. در این سو اما حکومت افغانستان با نمایش ضعیف‌اش در جریان گفت‌وگوهای صلح، ظاهرین حیثیت یک اقتدار مشروع را از دست داده و از دید طالبان و برخی قدرت‌های دخیل در جنگ افغانستان نمی‌تواند، طرف/جانب مذاکرات صلح باشد؛ بلکه از دید این گروه اگر گفت‌وگوهای صلح آغاز می‌شود، طرف اصلی طالبان دولت امریکا است نه هیچ آدرس دیگر.

شرایط به‌گونه‌ای است، که برنامه‌های حکومت در تمامی

شرایط به‌گونه‌ای است، که برنامه‌های حکومت در تمامی حوزه‌ها بنیادبراندازانه به‌نظر می‌رسد.

تجربه‌ی چهارسال حکومت‌داری حکومت وحدت ملی نشان داده است، که کارگزاران قدرت

قبل از این که نگران جان، مال و زندگی مردم باشند، نگران حفظ جایگاه و قدرت خودشان اند

و با توسل به روش‌های عوام‌فریبانه ناکامی‌های سیاسی شان را توجیه می‌کنند، تا توانسته

باشند زمینه‌های اعتراضات عمومی شهروندان افغانستان را محدود سازند. تحولات ماه‌های

اخیر نشان می‌دهد، که طالبان و گروه‌های شورشی هم‌سو با آنان هر روز قوی‌تر و

سازمان‌یافته‌تر از گذشته تأسیسات عامه را هدف قرار می‌دهند. این بدان معنی است، که در

بحران کنونی، طالبان و گروه‌های همکارشان دست برتر دارند و مهار آنان از توان حکومت

خارج است. از سویی هم طالبان از دیر زمانی به این طرف، به گونه‌ی روشمند جنگ شان را از

ساحات دور دست، به شیوه‌ی نفوذی در مراکز شهرها تغییر داده‌اند.

وصف آن که ولایت غزنی پنج‌روز تمام در نهب خشم و خشونت طالبان سوخت، رهبری حکومت و مسوولان نهادهای امنیتی با درماندگی تمام نظاره‌گر اوضاع بودند و با دروغ و نیرنگ، افتضاح حکومت‌داری شان را پنهان می‌کردند.

از دل چنین وضعیتی اگر به جنگ کشور نگاه کنیم؛ بی‌رغبتی طالبان در برابر طرح آتش‌بس طولانی‌مدت حکومت کاملن قابل درک است. واقعیت این است، که جنگ ماهیت خودش را دارد. در کم‌تر جنگی در تاریخ بشر، گروه یا طرفی که دست برتر جنگ را داشته، تن به مصالحه‌ای بدون امتیازات بلند بالا داده است. اکنون هم که طالبان نشان داده در بسیاری از مناطق دست برتر جنگ را دارند، به آسانی و بدون اخذ امتیازات کافی تن به مصالحه نخواهند داد. در این صورت بازنده‌ی اصلی این منازعه، مردم افغانستان اند، که با وجود قربانی‌های بسیار اما به دلیل بی‌کفایتی مدیران سیاسی در برابر رفتارهای بنیادگرانه‌ی طالبان درمانده به‌نظر می‌رسند. بدون شک مسوولیت چنین هزینه‌ی سنگین و عقب‌گرد تاریخی به دوش کسانی اند، که با بی‌چشم‌پوری تمام بر اریکه قدرت تکیه زده و غرق در خودبرتربینی و هم‌ذات‌پنداری با گروه‌های تروریستی اند.

با این اوصاف اگر واقع‌پروسی صلح یک نمایش مضحک برای فریب افکار عامه نیست، کارگزاران این پروسه و کنش‌گران قدرت و سیاست، با طرح یک پلان عمل معطوف به نتیجه، به این پروسه نگاه کنند، به منافع ملی و ارزش‌های دموکراتیک و مردم‌سالار ارج بگذارند و اساس اعتمادسازی ملی را بنیان نهند. در این صورت بدون تردید هسته‌ی مرکزی دولت قوی‌تر و مستحکم‌تر خواهد شد و اعتماد لازم میان لایه‌ها و طیف‌های مختلف سیاسی-اجتماعی به‌وجود خواهد آمد؛ امری که بنیاد و خشت اول یک اقتدار سیاسی مشروع است. پس از آن با استفاده از ظرفیت‌های عامه، نیروهای مخرب و شروشی سرکوب شود و در صورتی که حرف از صلح پیش می‌آید هم، از موضع قدرت و از آدرس یک دولت مشروع این پروسه پی گرفته شود. در غیر این صورت هر تلاش آشتی‌جویانه نتیجه‌ی بهتر از درماندگی کنونی حکومت وحدت ملی ندارد.

نقد اجتماعی

مصارف گزاف و نگاه پروژه‌های به روزهای عید محمد نسیم نظری

عید قربان به عنوان یک نماد تاریخی در جهان اسلام مطرح بوده و بازگو کننده سنت‌های اصیل دینی در ادوار مختلف تاریخی است. این‌که عید و مناسبات از این دست تا چه حد بیان‌گر هویت‌های فرهنگی و دینی می‌باشد، خود نیازمند بحث مفصل و توجه به برخی پارادیم‌های مؤثری است، که می‌تواند گوشه‌های پنهان تاریخی این بحث را موشکافی نماید. اما آن‌چه از روزهای عید در جوامع اسلامی به صورت گسترده به نمایش گذاشته می‌شود، سنت‌ها و آداب بر خواسته از بستر اجتماعی مخصوصی است، که بازگو کننده‌ی پیشینه‌ی تاریخی-فرهنگی و روح جامعه بوده و از این رو از اهمیت بسیاری برخوردار است. اما با کمال تأسف که برخی سنت‌های نا متجانس و پر هزینه در روزهای عید باعث گردیده، که این روزها نه تنها نمایش‌دهنده هویت تاریخی-فرهنگی در جوامع اسلامی نه‌بوده، بلکه تبدیل به روزهای برای تبلیغات برخی چهره‌ها، آدرس‌های سیاسی-مردمی شده و زمینه‌ای برای نمایش قدرت‌های مردمی و سیاسی بوده و با هزینه‌های سنگین، این قدرت به نمایش گذاشته می‌شود. افغانستان جامعه‌ای است که در سطح جهان سیاست‌زدگی در درون لایه‌های مختلف اجتماعی آن رسوخ کرده و از این رو مقام بهتری در سطح بین‌المللی دارد. سیاست‌زدگی یکی از اصول بنیادین جامعه‌ی سنتی و بافت کلاسیک روابط انسانی بوده و می‌تواند ساختارهای فرهنگی و تمدنی را دیگرگون کرده و هویت‌های مختلفی جمعی را با چالش عقب‌گرایی و انزوای سیاسی روبه‌رو سازد.

در افغانستان بیش از هر چیز نگاه غیرانسانی به سیاست و جامعه باعث شده، تا بافت‌ها و ساختارهای اجتماعی با پیچیدگی و دگم‌اندیشی روبه‌رو و زمینه‌ی گفت‌وگوی سازنده و سالم محدود شود. نفوذ و رسوخ سیاست در لایه‌ها و طیف‌های مختلف اجتماعی و تأثیر آن در روابط انسانی، باعث شده است؛ عرصه‌های چون: اقتصاد، فرهنگ، هنر، ادبیات و موسیقی به حاشیه رانده شود و زمینه‌ای برای رشد و شکوفایی پیدا نکند. نگاه سیاسی به تمام عرصه‌های اجتماعی و انسانی، چشم‌انداز مهمی برای انسان افغانی ترسیم نموده و در دراز مدت می‌تواند خطرات مهلکی به بار آورد. سیاسی‌ساختن جامعه نشان‌دهنده‌ی وجود ساختارهای سنتی در دون بافت اجتماعی و در سطح روابط انسانی بوده، که در عصر مدرن و دنیای جدید، مجالی برای گفت‌وگو و رویارویی ندارد. در جامعه‌ی مثل افغانستان، گفتمان‌های سیاسی همیشه رنگ و بوی تباری-هویتی خاص داشته و نمی‌تواند از چاقوب مناسبات ساده قومی و سمتی عبور نماید. اصولن در چنین بسترهای سیاسی-اجتماعی، گفتمان ملی بر اساس هویت‌های فرهنگی مشترک و درک مشخص افراد از حساسیت‌های تاریخی-سیاسی شکل نمی‌گیرد، بلکه گفتمان‌های سیاسی در متن چالش برانگیزترین مباحث قومی-سمتی و در درون لایه‌ها و طیف‌های به شدت کلاسیک و کج اندیش، رشد و به مرحله‌ی عمل می‌رسد. در افغانستان بیشتر از هر چیز نوع نگاه کلاسیک به مناسبات تاریخی-سیاسی بوده که با باورهای متمدن جوامع و ارزش‌های سیاسی از قبیل؛ آزادی بیان، دموکراسی، حقوق بشر و منع خشونت علیه زنان به هیچ‌وجه سازگاری نداشته و نمی‌تواند امیال سیاسی و ارزش‌های توسعه‌طلبانه‌ی قدرت‌های سیاسی-فرهنگی را بر آورده سازد. از این رو این گفتمان‌ها در سطح مناسبات قومی-سمتی کوچک شده و نمی‌تواند باورهای ملی، ارزش‌های مهم سیاسی را عرضه نماید.

روزهای عید به جای تبدیل سنت‌های پرهزینه و مصارف بی‌جا، زمینه مناسب برای تبادل افکار و اندیشه‌ها بوده که می‌تواند در کنار سایر ارزش‌های انسانی، نوع نگاه و باور ها را نسبت به سیاست، جامعه، اقتصاد، فرهنگ، هنر، شعر... تغییر داده و بستر مناسب برای تبادل حوزه‌های مختلف باشد. هزینه‌های بالا و درآمد پائین میان اقشار مختلف در کشور نه زمینه ساز ارزش‌های انسانی و اسلامی بوده و نه زمینه‌ای برای تبادل گرایش‌های سیاسی-فرهنگی بنیادین است بلکه در حد یک رفتار عقب‌گرایانه معنی می‌یابد.